

راه قندهار

بررسی عوامل و موجبات روابط حسنه‌ی ایران و هندوستان در دوره‌ی صفوی

مهدی یاراحمدی
دانشجوی دکتری تاریخ اسلام

مقدمه

اولین ارتباطات بین سرزمین ایران و هندوستان باید به حداقل دو هزار سال پیش از ورود آریایی‌ها به ایران و هندوستان در حوالی ۳۵۰۰ پیش از میلاد برسد. زیرا در حوالی سال ۳۵۰۰ ق.م. لاجورد بدخشان، واقع در شرق ایران و شمال هندوستان، در سرزمینی بسیار دور از هندوستان، در مصر، دیده شده است. اگر ما سندی درباره‌ی ارتباط بدخشان با مصر در دست داریم، پس می‌توانیم مطمئن باشیم که راه هندوستان با ایران که بسیار نزدیک‌تر از این فاصله و در جوار یکدیگر هستند، برقرار بوده است.

پس به گونه‌ای قطعی، مردمان زاگروایلامی و پیش از آن شاید در دوره‌ی تمدن نوشناخته‌ی جیرفت با مردمان سرزمینی که امروزه هندوستان نامیده می‌شود، در ارتباط تجاری و فرهنگی بوده‌اند.

با آغاز دوره‌های تاریخی روابط روشن‌تر می‌شود. خاستگاه مشترک آریایی ایرانیان و هندوستان منجر به آغاز فصل جدیدی در روابط دو سرزمین شد. ایرانیان و هندیان در عصر ودایی به یک زبان سخن می‌گفتند و خدایان مشابهی را می‌پرستیدند، که فقط در لفظ تفاوت داشتند. تشابهات فرهنگی این دوره باعث شده امروزه محققان برای شناخت آریایی‌های موج سوم (عصر مهاجرت ۱۵۰۰ ق.م) که به ورود پارس‌ها، پارت‌ها و مادها به ایران منجر شد، از آثار به جا مانده‌ی عصر ودایی کمک بگیرند.

در عهد باستان روابط سیاسی و تجاری بین کشورهای ایران و هندوستان برقرار بوده است. قدیمی‌ترین سند سیاسی که به روابط ایران و هندوستان اشاره دارد، کتیبه‌ی بیستون است که در آن، داریوش شاهنشاه بزرگ، به **ضمیمه کردن ایالت تروتمند هیندوش در جنوب شرقی ایران بزرگ به عنوان جزئی از قلمرو خویش اشاره دارد.** هرودوت خراج این ایالت را ۴۵۶۰ تالان نقره می‌نویسد (هرودوت، تاریخ، ج ۳، ص ۱۹۴).

شرایط اقلیمی متفاوت دو سرزمین و وجود کالاهای تجاری مورد نیاز یکدیگر باعث می‌شد در بسیاری از موارد روابط حسنه‌ای بین ایرانیان و هندیان برقرار باشد. گزارشی از درگیری نظامی بین ایران و هندوستان در دوره‌ی باستان به جز چند مورد استثنائی وجود ندارد. بیش‌تر این درگیری‌ها مربوط به عصر مقدونی و سلوکی تاریخ ایران است. در دوره‌ای که اسکندر قسمتی از شمال غربی هندوستان را گرفت و بعدها سلوکوس اول در برابر مقدار زیادی فیل و اقلام دیگر تجاری، آن ناحیه را پس از چند نبرد به چاندرا گوپتای بزرگ داد.

در دوره‌ی اشکانی و ظهور دولت کوشانی در شمال هندوستان، برخورد ایرانیان و هندیان از طریق کوشانیان بود. کتیبه‌ی رباطک اطلاعات جالبی درباره‌ی این

دوره به ما می‌دهد (یاراحمدی، ۱۳۸۸، ص ۶). یکی از مهم‌ترین حوادث این دوره، حمله‌ی سکاها در معیت مهرداد دوم اشک نهم یا به دستور او به سرزمین هند است. (Maghan, ۱۹۴۵, p. ۱۹۵) این حمله منجر به استفاده از تقویم سکایی یا مهر اشکانی در هند شد. فرزندان آن مهاجمان، اکنون راجپوتان هند را تشکیل می‌دهند. (Maghan, ۱۹۴۵, p. ۱۴۲). وجود خاندان سورن یکی از خاندان‌های هفت‌گانه‌ی ایرانی در حاشیه‌ی مرز ایران با هند در دوره‌های اشکانی می‌تواند خطری برای نقش مهم ایرانیان در هندوستان باشد. اما این که این خاندان دقیقاً چه نقشی در تاریخ هندوستان بازی کرده‌اند، نامشخص است.

اسدی طوسی در گرشاسپ‌نامه به حضور گرشاسپ، نیای رستم در سرکوبی بهو اشاره دارد، که با توجه به حضور سورنیان در مرزهای سیستان بعید نیست، دور از واقعیت باشد. داستان گرشاسپ در تاریخ هندوستان جای خود را باز کرده است. در این باره می‌خوانیم، گرشاسپ که به دعوت مهرج، شاه هند برای سرکوبی بهو بدان دیار دعوت شده بود، پس از شکست بهو، دستگیری و به دار آویختن او، پیروزمندانه به ایران بازگشته است (Hadi, ۱۹۲۸, p. ۵).

در عصر بعدی در دوره‌ی ساسانی، انتظار داریم، روابط بین ساسانیان و هندیان به دلیل اختلافات مذهبی بین بوداییان و زرتشتیان تیره باشد. به ویژه که این دولت‌ها بر سر تصاحب سرزمین کوشانیان در افغانستان امروزی در حال رقابت بودند. اما حقیقت چنین نبود. فلسفه‌ی زندگی هندیان در بسیاری از دوران این بود، که زندگی کنید و اجازه دهید دیگران هم زندگی کنند (خدایی، ۱۳۸۸، ص ۷۶). شاید ناشی از همین فلسفه بود، که همواره در دوره‌های تاریخی متفاوت و حتی امروز هم، هندوستان یکی از مقصدهای مهم برای ایرانیانی است که به دلایل گوناگون مجبور به ترک ایران هستند.

رقابت بر سر قلمروی کوشانی در افغانستان را ساسانیان بردند. در نهایت این شاپور اول ساسانی بود که با اقتدار، کابل را سریع‌تر از هندیان تصرف کرد. هندیان در این عصر تلاشی ناموفق کردند، تا از نظر فرهنگی و اقتصادی کوشانیان را مستعمره‌ی هندوستان کنند.

اما روابط ساسانیان و هندوستان در بیش‌تر موارد دوستانه و عمیق بود. ماحصل این عمق، سکه‌های هندوساسانی است. این گنجینه‌ی جالب و ارزشمند، نمونه‌ی بارزی از روابط فرهنگی، سیاسی و تجاری ایران و هندوستان است. انقراض دولت کوشانی که تحت تأثیر شدید فرهنگ و دین هندوستان بود و به دنبال آن، ورود سرزمین‌های شرقی فلات ایران به قلمرو شاهنشاهی ساسانی، راه را برای توسعه‌ی بیش‌تر روابط دینی و فرهنگی بین دو کشور باز کرد.

در دوره‌ی اسلامی روابط دو کشور بعد خشن‌تر نظامی پیدا کرد. غزنویان از معروف‌ترین غارتگران هندوستان قبل از ورود اروپاییان به این سرزمین بودند. در دوره‌ی حمله‌ی مغول، سلطان جلال‌الدین منکبرنی، دوره‌ای را در هند گذراند.

با پایان دوره‌ی مغول و تیموری، پس از یک دوره‌ی فترت در دو کشور، آفتابی نو بر سرزمین‌های آریایی شرقی تابید. بابر سلسله‌ی گورکانیان را در هند تأسیس کرد. درست در همان زمان شاه اسماعیل صفوی، سلسله‌ی صفوی را در ایران پایه‌گذاری کرد. روابط ایران و هندوستان در این دوران سرنوشت‌ساز در اغلب موارد همراه با صلح و دوستی بوده است. صرف‌نظر از قندهار، دژ مورد علاقه‌ی هندیان در سرزمین ایران، دو کشور اختلافات ارضی مهمی نداشتند. دلیل اهمیت قندهار، عبور مهم‌ترین راه ارتباطی ایران و هندوستان از این دژ طبیعی بود.

طرفین در این دوران تلاش می‌کردند، تا با واقع‌بینی، روابط خود را برقرار کنند. نتیجه‌ی این دیدگاه دویست سال رابطه‌ی سیاسی، تجاری و فرهنگی بین

سرزمین ایران و هندوستان در دورانی پرفراز و نشیب است. نگارنده با بررسی تاریخ ایران در عصر صفوی قصد دارد به این سؤال پاسخ گوید که: دلایل ایجاد روابط حسنه بین ایران و هندوستان در عصر صفوی چه عواملی بوده است؟

ازبکان

نطفه‌ی روابط حسنه‌ی ایران صفوی با گورکانیان هندوستان، سال‌ها پیش از تأسیس امپراتوری مغول هند در جایی خارج از ایران و هندوستان در سرزمین ماوراءالنهر بسته شد. در جایی که امپراتوری شیبانی، در سرزمین ازبکان کم‌کم امرای امپراتوری تجزیه‌شده‌ی تیموریان را به حاشیه می‌راند.

در زمانی که شاه اسماعیل سلسله‌ی صفویه را در ایران پایه‌گذاری می‌کرد، یکی از این امرای تیموری به نام بابر در دوازده‌سالگی بر تخت حکمرانی ایالت کوچک فرغانه در شمال افغانستان نشست. بابر به واسطه‌ی شش نسل به تیمور می‌رسید. او در سرزمین‌های شرقی ازبکستان و شمال افغانستان امروز حکومت می‌کرد و در آرزوی بازسازی امپراتوری تیمور به زعامت خویش بود. تصرف سمرقند، پایتخت سابق تیمور، اهمیتی کارزماتیک در دستورالعمل سیاست خارجی بابر داشت. این شهر اهمیت حیثیتی زیادی برای تیموریان داشت (ریاض‌السلام، ۱۳۳۳، ص ۱۹). بابر به واسطه‌ی این شهر مهم و ثروتمند که از شهرهای آباد و بزرگ این دوره بود، انتظار داشت، بتواند بخش مهمی از سرزمین‌های تیموری را حداقل در ناحیه‌ی ماوراءالنهر به تصرف خود درآورد. بنابراین منافع بابر با صفویان در برابر ازبکان، در این دوره در تضاد با یکدیگر بود.

شاه اسماعیل صفوی در دوم دسامبر ۱۵۱۰م. در نبرد مرو، ازبکان را در هم شکست. بابر با استفاده از موقعیت در ژوئن ۱۵۱۱م. در سرمای زمستان از کابل مرکز حاکمیت خود به قندوز در قلمرو ازبکان حمله کرد و آن ولایت را گرفت (بابر، ۱۹۱۲، ص ۳۵۰). کمی بعد سفیر حسن نیت شاه اسماعیل به خدمت بابر وارد شد. این حرکت دوستانه‌ی شاهنشاه صفوی، با اعزام سفارت خان میرزا، عمومی بابر و ایدئولوگ مغولان به نزد شاه اسماعیل پاسخ داده شد. خان میرزا علاوه بر ابراز اطاعت بابر از شاه صفوی، از او خواست علیه ازبکان با وی متحد شود. در ۱۵۱۲م. شاه اسماعیل بار دیگر بدون همراهی متحد جدید خود به ازبکان حمله برد. ازبکان به سرعت تقاضای صلح کردند و حاکمیت صفویان را بر جنوب آمودریا تا بلخ را به رسمیت شناختند.

بابر پس از اتحاد با شاه اسماعیل مستقلاً به ماوراءالنهر حمله کرد. اما عملاً کاری از پیش نبرد و به قندوز عقب‌نشینی کرد (دغلات رشیدی، ۱۸۹۸، ص ۲۲۸). بار دیگر سفیری از سوی بابر به سوی شاه اسماعیل روانه شد و تقاضای کمک برای حمله به ازبکان را نمود. شاه اسماعیل که خطر ازبکان را بزرگ‌تر از خطر امیر ایرانی مسلک مغول کابل می‌دید، برای بابر نیروی کمکی فرستاد. بابر با کمک نیروهای ایرانی سمرقند و بخارا سرزمین‌های آبا و اجدادی خود را پس گرفت. اما گرویلن او به مذهب شیعه و وجود نیروهای ایرانی، که دشمنان سرزمین‌های ازبک‌نشین سمرقند و بخارا بودند، موجب تنفر عمومی از بابر شد. با بر هم خوردن روابط ایرانیان و بابر، بابر ایرانیان را مرخص کرد، اما در جنگ کول‌ملک در مه ۱۵۱۲م. از ازبکان تجدید قوا کرده، شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شد (خواندمیر، ۱۳۳۳، صص ۶۶-۶۷).

درست در همین زمان شاه اسماعیل صفوی در حال فرستادن قوای تنبیهی برای بابر بود، تا مفاد عهدنامه‌ی طرفین را به زور اجرا کند، اما شکست کول‌ملک ماهیت ماموریت قوای اعزامی را تغییر داد. قوای اعزامی صفوی به فرماندهی امیر یاراحمد اصفهانی معروف به نجم‌تانی با همراهی قوای مغول به فرماندهی شخص بابر، که بار دیگر مورد اطمینان قرار گرفته بود، به سرزمین ماوراءالنهر



ظهرالدین بابر

حمله کردند. پس از چند پیروزی در این سرزمین، قوای متحدین در قلعه‌ی غجدوان در نوامبر ۱۵۱۲م. به محاصره‌ی عبیدالله خان و جانی بیک وزیر او درآمدند. بابر و تعدادی از ایرانیان که از رفتار نجم ثانی دلگیر بودند، از نبرد کناره گرفتند. نجم ثانی اسیر و کشته شد. این روز با بدبختی بی‌سابقه‌ای برای سپاهیان صفویان به پایان رسید (روملو، ۱۹۳۴، صص ۳-۱۱۳/ خورشاه بن قباد الحسینی، نسخه‌ی خطی موزه‌ی بریتانیا، ص ۶۵۸).

ازبکان پس از پیروزی در غجدوان به خراسان ریختند. در پاسخ، شاه اسماعیل شخصاً در اوت ۱۵۱۳م. به خراسان آمد. اخبار نزدیک شدن شاه اسماعیل موجب به هم خوردن تعادل عصبی ازبکان گردید و ایشان سریع‌تر از آنچه پیشروی کرده بودند، عقب‌نشینی کردند.

علی‌رغم علاقه‌ی بابر به رابطه با ایران، ایرانیان در حملات ناموفق آینده‌ی بابر به ازبکان وی را همراهی نکردند. عدم همراهی ایرانیان باعث شد بابر نگاه خود را از شمال به جنوب برگرداند و با نیروی ۲۵۰۰۰ نفری خود در پانی‌پات ارتش ۱۰۰۰۰ نفری ابراهیم لودی را در سال ۱۵۲۶م. شکست داده و دهلی و آگرا را تصرف کند (لمبتون و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۹۹۰). دو سال قبل از این واقعه شاه اسماعیل درگذشته بود.

در سپتامبر ۱۵۲۸م. شاه طهماسب صفوی در نبرد جام تقریباً تمام رهبران ازبک را شکست داد (بابر، ۱۹۱۲، ص ۶۲۲). پس از این پیروزی، بابر از موقعیت استفاده کرد و حصار شادمان را در آن سوی آمودریا تصرف کرد. (همان، صص ۶۳۹-۶۴۰) اما این حرکت با هماهنگی صفویان نبود. با مشغول شدن شاه طهماسب در غرب، ازبکان در ۱۵۲۹م. دوباره پیدا شدند و مشهد و هرات را تصرف کردند. بابر علاقه داشت هرات را از یوغ ازبکان آزاد کند. آزادی هرات توسط مغولان هر چند ازبکان را به عقب می‌راند، اما نتیجه‌ی نهایی آن، تثبیت جایگاه مغولان در قندهار بود، که این مسأله مورد علاقه‌ی صفویان نبود.

پس از بابر، پسرش همایون بر تخت نشست. همایون در ابتدای سلطنت با شورش شیرشاه سوری مواجه شد و شکست خورد. پس به ایران پناه برد. پناهنده شدن همایون به ایران و سپس استقرار مجدد او بر تخت سلطنت هندوستان، باعث شد روابط نزدیکی بین دو دربار گورکانی و صفوی برقرار شود. در این دوره، مرزهای شمالی دو کشور در برابر ازبکان در آرامش بود، زیرا عبیدالله خان ازبک که در ابتدا به نام پدرش برای اتحاد توران می‌جنگید، هنوز موفق به یکپارچگی قلمرواش نشده بود. اما اوضاع در سال ۱۵۸۳ میلادی تغییر کرد.

در این زمان همایون جای خود را به پسر بسیار مشهورش، اکبر (از ۱۵۵۶م.) داده بود. در ایران نیز شاه اسماعیل دوم، پسر شاه طهماسب، جای خود را در ۱۵۷۷م. به سلطان محمد خدابنده داده بود.

عبیدالله خان در ۱۵۷۳م. بلخ را گرفت و سفیری برای اتحاد علیه ایران به دربار اکبر فرستاد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۹۱). برای اکبر بازپس‌گیری سمرقند بالارزش‌تر از فتح خراسان بود. سفیر عبیدالله خان دست خالی برگشت. در ۱۵۷۸م. عبیدالله خان که خراسان را مورد حمله قرار داده بود، از اکبر خواست بدو بپیوندد. اکبر با استدلال این که خاندان صفوی از نسل رسول خدا (ص) هستند و به دلیل دوستی خاندان کورگانی و صفوی، پیشنهاد عبیدالله خان را رد کرد. اکبر بیش‌تر تمایل داشت، ایرانیان روشنفکر و منطقی را در پشت مرزهای خود ببیند، تا ازبکان غارتگر و متعصب. او از همراهی با ازبکان خودداری کرد و محرمانه نامه‌ای برای همکاری به دربار ایران فرستاد (ابوالفضل اعلامی، ۱۸۷۹، ص ۲۹۷).

اما در ۱۵۸۸م. اوضاع ایران تغییر کرد. شاه محمد خدابنده با یک کودتای نظامی به اجبار به نفع پسرش، عباس میرزا کناره‌گیری کرد تا جای خود را به بزرگ‌ترین پادشاه صفوی بدهد. شاه عباس اول در نامه‌ای به اکبر، به اتحاد با او در برابر

ازبکان اظهار تمایل کرد اما اکبر از این پیشنهاد استقبال نکرد.

شاه عباس بدون کمک اکبر، ازبکان را راند و در فرصت مناسب، قندهار را از گورکانیان بازپس گرفت. از این دوره به بعد، زمینه‌ی فعالیت ازبکان در مرزهای شمالی شرقی ایران کم‌تر شد. اما اکبر چهارده سال تمام نتوانست مرزهای شمالی خود را ترک کند. جهانگیر، پادشاه بعدی هندی در یک چرخش سیاسی عجیب تلاش کرد با اتحاد با ازبکان علیه ایران، ایشان را تقویت کند. اما از این راه نصیبی نبرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، صص ۱۳۶-۱۴۵).

پادشاهان صفوی که از این زمان تضعیف شده بودند، به خوبی مرزهای غربی را در صلح حفظ می‌کردند. ازبکان نیز می‌دانستند، توانایی درگیری با تمام قزلباشان صفوی را در یک زمان ندارند. حملات ازبکان از این دوره تا انتهای دوره‌ی صفوی، غارتگری‌ها کوچک در مرزهای شمال شرقی بود و به‌ندرت شامل تصرف شهرهای مهم می‌شد.

با تضعیف شدید ازبکان و دفع فتنه‌ی ایشان، جنبه‌ی نظامی همکاری ایران و هندوستان بر حول موضوع قندهار چرخش داشت، که در دوره‌ی صفوی شانزده بار مورد حمله قرار گرفت و دوازده بار دست به دست شد.

مذهب شیعه

بابر در زمان اتحاد با شاه اسماعیل، پس از فتح سمرقند به گونه‌ای ضمنی مذهب شیعه را پذیرفت. از او سکه‌هایی ضرب سمرقند وجود دارد که از تمایزش نسبت به این مذهب سخن می‌گوید (رایبونو، سکه‌های ایران، ص ۲۷؛ خواندمیر، پیشین، ص ۶۰).

همایون در دوره‌ای که در دربار ایران بود، هر چند مذهب شیعه را نپذیرفت، اما احترامات عمیقی نسبت به این مذهب به جا آورد (ابوالفضل اعلامی، ص ۱۸). او دو بار از مقبره‌ی امام رضا (ع) دیدن کرد. البته می‌توان این اقدام او را مصلحتی نامید،

هند به نوعی دروازه‌ی ایران بود. کشتی‌های اروپایی پس از رسیدن به هند، عمدتاً از بندر سورات به ایران می‌آمدند. تجارت زمینی از قندهار می‌گذشت و اهمیت تجارت دریایی را نداشت. زیرا وجود اقوام دمدمی مزاج متفاوت باعث می‌شد تا امنیت راه‌ها مخدوش شود

بدهد. اما در دوره‌ی انتهای سلطنت مغولان، روابط تجاری ایران و هند، هم‌چون دیگر زمینه‌ها کاهش یافت. شاه جهان در ۱۶۴۸ م. صدور شوره به ایران را ممنوع کرد. شاهان ایران نیز صدور اسب و سایر اقلام حمل و نقل را به هند متوقف کردند (Moreland, ۱۹۳۳, p.۲۰۳). این مسأله به قدری بر تجارت دو طرف تأثیر گذاشت که طرفین به زودی کوتاه آمدند.

روابط فکری

به جرأت می‌توان گفت، هندوستان در این دوره، مهد ادامه‌ی رونق فکری ایران بود. بسیاری از دانشمندان، ادیبان و بزرگان فکری ایران در این دوران، زیر فشار صفویان، به هندوستان مهاجرت کردند. این مهاجرت برای اعتلای فرهنگی ایران بسیار مهم بود. سبک خیال‌پرور و ظریف ادبی و هنری ایرانی با تفکرات هندی تلفیق شد و سبک معروف «هندی» را ادبیات پدید آورد. برخی از بهترین آثار علمی نویسندگان ایرانی در این دوره در هندوستان به نگارش درآمد. از طرفی در همین دوران بود که حضور این مردان فرهنگی، باعث نفوذ شدید علمی ایرانیان در هندوستان شد. از برجسته‌ترین شاعران ایرانی که در این دوران در هندوستان بودند، می‌توان به عرفی شیرازی، صائب تبریزی، فیضی دکنی و بیدل اشاره کرد. در تاج‌محل، برجسته‌ترین اثر معماری هندوستان در این دوره، آثار بسیاری از معماران و هنرمندان ایرانی را می‌توان مشاهده کرد. کاشی‌کاری‌ها و اشعار موجود در این مکان زیبا، اغلب ایرانی هستند.

دولت‌های دکن

ناآرامی‌های داخلی ایران پس از حمله‌ی چنگیز و سپس تیمور و پس از آن، جنگ قدرت بین قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها، باعث گسترش دامنه‌ی نفوذ ایرانیان در سرزمین دکن شد. ایرانیان در کسوت سرباز، سردار، محدث، معلم، هنرمند و بزرگان علم و اندیشه، عامل تغییرات شگرفی در اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن شدند (خدایی، ۱۳۸۸، ص ۷۹).

در جنوب قلمروی گورکانیان در شبه‌جزیره‌ی دکن، سه دولت کوچک شیعه وجود داشت. این سه دولت، خود برگرفته از دولت ایرانی بهمنیان دکن بودند، که نسب خود را به بهمن، فرزند اسفندیار کیانی می‌رساندند (خدایی، ۱۳۸۸، ص ۷۸). این سه دولت عبارت بودند از: دولت عادل شاهیان بیجاپور، دولت قطب‌شاهیان گلکنده و دولت نظام‌شاهیان احمدنگر. مغولان هیچ‌گاه این دولت‌ها را به صورت مستقل، به رسمیت نشناختند. در نوشته‌های رسمی مغولان، از این دولت‌ها به نام‌های عادل خانیان، قطب‌الملوک و نظام‌الملوک نام برده می‌شود (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، ص ۱۴۶). این دولت‌ها، شیعه و ایرانی بودند. قطب‌شاهیان قبل از ورود مغولان به هند شیعه بودند. عادل‌شاهیان از زمان رسمیت یافتن دین شیعه در ایران، شیعه

اما پادشاهان گورکانی با این کار خود تمایل نسبی خود را به این مذهب نشان می‌دادند. نمی‌توان به گونه‌ای قطعی مشخص کرد که این تمایل چقدر بوده است. صرفاً می‌توان گفت، پادشاهان بابری در این دوران، حداقل از نظر پرستیژ سلطنتی نمی‌توانستند حرکتی فوری بر ضد شیعیان انجام دهند. این مسأله در دربار صفوی مثبت ارزیابی می‌شد. در دوره‌های بعدی نیز اکبر از پدرش پیروی کرد.

دوره‌ی جهانگیر، دوره‌ی چرخش دینی بود. جهانگیر رسماً مذهب تسنن را حاکم کرد و علیه ایرانیان با ازبکان متحد شد. شاید یکی از دلایل وی برای این کار، اتخاذ سیاستی ضدشیعه برای مبارزه با دولت‌های شیعه‌ی دکن بود. البته او نتوانست کار مهمی در مرزهای شمالی انجام دهد. شاه عباس بزرگ، پادشاهی نبود که در برابر نیروی به مراتب ضعیف‌تر جهانگیر عقب‌نشینی کند. شاه جهان نیز با همین مسأله روبه‌رو بود، البته او به مسائل سیاسی بیش از مسائل مذهبی اهمیت می‌داد. در دوره‌ی او، روابط بین ایران و هند تضعیف شد. اورنگ‌زیب هر چند پادشاهی بزرگ بود، اما در آن روزگار دیگر مسأله‌ی مذهبی بین دو کشور از اهمیت گذشته برخوردار نبود. روابط ایران و هند در دوره‌ی پس از اورنگ‌زیب بی‌اهمیت و متشنج است.

تجارت

اقتصاد، پایه‌ی بسیاری از تحولات تاریخ است (یاراحمدی، ب ۱۳۸۸، ص ۲). همان نفوذی را که ایرانیان در فرهنگ هندیان داشتند، هندیان در تجارت ایرانیان به دست آوردند. هندیان پس از آرامنه، دومین گروه بزرگ خارجی در ایران بودند. آن‌ها در دوره‌ی شاه عباس خواهان دریافت دستور تأیید مهاجرت به ایران از وی بودند، اما موفق به این امر نشدند. شاه صفی با دریافت رشوه‌ی کلانی این موضوع را پذیرفت (توماس هربرت، ۱۳۵۷، صص ۱۲۱-۱۴۸). شاردن هندیان را مکنده‌ی خون حیات تجاری ایران می‌داند. او می‌گوید، هندیان سود خود را از معاملات به صورت فلزات گرانبها به هند می‌فرستند (شاردن، ۱۳۵۶، ص ۱۶۶). در یک سیاست مناسب تجاری مانند دوره‌ی کریم خان، بازرگانان خارجی باید سود خود را به صورت کالای ایرانی از کشور خارج کنند.

هند به نوعی دروازه‌ی ایران بود. کشتی‌های اروپایی پس از رسیدن به هند، عمدتاً از بندر سورات به ایران می‌آمدند. تجارت زمینی از قندهار می‌گذشت و اهمیت تجارت دریایی را نداشت. زیرا وجود اقوام دمدمی مزاج متفاوت باعث می‌شد تا امنیت راه‌ها مخدوش شود.

در سال ۱۶۱۵ م. در دوره‌ی جنگ ایران و پرتغال، به واسطه‌ی بسته شدن راه‌های دریایی، تردد زمینی چهار برابر شد (Moreland, ۱۹۳۳, p.۷). تجارت و سود حاصله از آن برای دو طرف به قدری بود که در زمینه‌های سیاسی لحاظ شود. شاه عباس از اکبرشاه خواست فهرست کالاهای مورد نیاز خود را مستقیماً به خود او

راه قندهار

دولت کوشانی که تحت تأثیر شدید فرهنگ و دین هندوستان بود و به دنبال آن، ورود سرزمین‌های شرقی فلات ایران به قلمرو شاهنشاهی ساسانی، راه را برای توسعهی بیش‌تر روابط دینی و فرهنگی بین دو کشور باز کرد

صفوی، به دلیل تساهل و تسامح مذهبی طرفین نسبت به یکدیگر، اولویت دادن به منافع اقتصادی تجارت خارجی با یکدیگر و اتحاد برای از بین بردن دشمنان خارجی مشترک بوده است.

منابع

- ۱- علامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۸۷۹). اکبرنامه (ج ۳). ترجمه‌ی بلوخرمان. کلکته.
- ۲- بابر (۱۹۱۲). بابرنامه. لندن.
- ۳- هربرت، توماس (۱۹۳۸). مسافرت به ایران. ترجمه‌ی خواجه‌یار و شعبانیان. لندن.
- ۴- خدایی، محمدمزمان (۱۳۸۸). «مورخان ایرانی دکن». مجله‌ی علمی تخصصی تاریخ در آینه پژوهش، شماره‌ی ۲۲. قم.
- ۵- خدایی، محمدمزمان؛ کریمی، صادق؛ یاراحمدی، مهدی (۱۳۸۹). «چهارچوب‌های ایرانی حکومت‌های شیعه دکن». مجله‌ی علمی پژوهشی دانش، شماره‌ی ۱۰۲. راولپندی پاکستان.
- ۶- خواندمیر، غیاث الدین بن همادالدین (۱۳۳۳). حبیب‌السیب (ج ۳). تهران.
- ۷- خورشاه بن قباد الحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه. نسخه‌ی خطی موزه‌ی بریتانیا.
- ۸- دغلات، میرزا حیدر (۱۸۹۸). تاریخ رشیدی. لندن.
- ۹- رابینو (۱۳۳۲). سکه‌های ایران. تهران.
- ۱۰- روملو، حسن (۱۹۳۴). احسن التواریخ. انتشارات بارو.
- ۱۱- ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هندوستان: دوره صفوی و افشار. ترجمه‌ی محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد. تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۱۲- شاردن (۱۳۵۶). سفرنامه. تهران.
- ۱۳- لمبتون، آن؛ هولت پیتر، مالکوم؛ لوتیس، برنارد (۱۳۸۷). تاریخ اسلام کمبریج (ج ۲). ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری. تهران: انتشارات مهتاب، چاپ اول.
- ۱۴- هردوت (۱۳۸۴). تاریخ (ج ۳: تالی). ترجمه و تصحیح و حواشی دکتر هادی هدایتی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۱۵- یاراحمدی، مهدی (۱۳۸۸). «کتابخانه‌های زرین». هفته‌نامه‌ی نسیم خوزستان، شماره‌ی ۲۴۸.
- ۱۶- یاراحمدی، مهدی (۱۳۸۸). «کلون، مهد تمدن خوزستان». هفته‌نامه‌ی نسیم خوزستان، شماره‌ی ۲۶۶.
- 17- Grimal, Nicolas., *A History of Ancient Egypt*, Librairie Arthème Fayard, 1988.
- 18- Hasan, Hadi., *A History of Persian Navigation*, Methuen and Co. Ltd., London, 1928.
- 19- Mahajan, V. D., *History of India*, S. Chand and Company Ltd., New Delhi, 1983.
- 20- Moreland, W. H., *From Akbar to Aurangzeb: Study in Indian Economic History*, London, 1923.

شدند. این دولت‌های سه‌گانه روابطی صمیمی با صفویان در ایران داشتند. مغولان همواره با ناخشنودی این روابط را زیر نظر داشتند (خدایی/ کریمی/ یاراحمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۶). صفویان از این دولت‌ها به مثابه لکه‌های جوهر در دکن نگاه می‌کردند. به طور قطع، این دولت‌ها در زمان مورد نیاز می‌توانستند علیه مغولان به کار روند (خدایی/ کریمی/ یاراحمدی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۰).

اکبر، پادشاه گورکانی، با در نظر گرفتن این دیدگاه، سیاست پیشروی به دکن را در پیش گرفت. از زمان اکبر تا زمان اورنگ‌زیب، این دولت‌ها به گونه‌ای مستمر زیر فشار بودند، تا این که اورنگ‌زیب ایشان را به طور کلی به قلمروی خود ضمیمه کرد و استقلالشان را از بین برد.

نتیجه‌گیری

صور اولیه‌ی تجارت، اولین شیوه‌ی ارتباط میان سرزمین ایران و هندوستان بود. با ورود آریایی‌ها به ایران و سپس هندوستان، منشاء واحد نژادی، به ایجاد اطمینانی گسترده میان ایرانیان و هندیان منجر شد، به گونه‌ای که در روابط خارجی ایران در دوره‌ی باستان، هند همواره کم‌ترین میزان لشکرکشی‌های ایرانیان را در میان همسایگان دارد.

وجود شرایط اقلیمی متفاوت و نیازهای دو کشور به محصولات یکدیگر باعث شد پایه‌ی روابط حسنه بین ایران و هندوستان گذاشته شود. حملات نظامی اسکندر و سپس مسلمانان و پس از آن مغولان نیز موجب شد سه دوره مهاجرت مهم ایرانیان به کشورهای خارجی روی دهد، که در هر سه مورد، مهم‌ترین مقصد مهاجران، هندوستان بود.

این مهاجران طی قرن‌ها، با تلاش، جایگاه خود را در هندوستان باز کردند و کنترل بسیاری از ارکان قدرت را در دست گرفتند. تسخیر این ارکان قدرت، باعث ایجاد شانتاژ در دولت‌های هندی، برای توسعه‌ی روابط حسنه با دولت‌های ایرانی شد. این روابط در عصر صفوی به بار نشست. صفویان که در شرق و غرب، گرفتار ازبکان و عثمانیان مقتدر بودند، آماده و مشتاق حضور در جبهه‌ی درگیری جدیدی نبودند. این مسأله، باعث حمایت صفویان از تیموریانی شد، که بعدها دولت مقتدر مغولان هند را بنیان نهادند. در این میان، صفویان از روابط تجاری با هندوستان برای بهبود رابطه‌ی حسنه با ایشان بهره می‌گرفتند.

همچنین شاهان صفوی همواره با در نظر داشتن دکن، از دولت‌های دکن که برخی دارای پیوندهای نسبی و سببی با ایشان بودند، در برابر مغولان حمایت می‌کردند. وجود خطر ازبکان در شمال باعث شد مغولان این روابط را با تلخکامی بپذیرند. هر چند به محض کاهش خطر ازبکان، اورنگ‌زیب طومار حکومت‌های ایرانی دکن را در هم پیچید.

در مجموع آن چه گفته شد، روابط حسنه مابین ایران و هندوستان در دوره‌ی